

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دوشنبه ۹۹/۹/۱۰

جلسه ۶۰۷

کلام در این بود که آقای صدر بعد از آنی که فرمود عدم نعتی نداریم و آن عقلا محال است وارد مطلب دوم شدند و فرمودند: بنابر این استصحاب عدم محمولی می کنیم و فرد مشکوک را داخل عام می نماییم. بعد از آنکه ایشان نعت را تخصیص در آن عالمی که اوسع است از عالم وجود معنی نمود می فرماید: لو فرض ما قبول کردیم که عدم نعتی داریم باز استصحاب عدم نعتی در مقام ممکن است زیرا تارة موضوع ذات موصوف است مثل مرأة قرشیه و تارة موضوع موجود خارجی است. در صورت اول می گوییم این مرأة یک وقتی غیر قرشی بود. خب کی غیر قرشی بود آیا زمانی که نبود؟ نه در آن عالم واقع، و الآن استصحاب می کنیم و می گوییم غیر قرشی است. نفس عدم نعتی و حصه، استصحاب دارد. بله آن جایی که موصوف موجود خارجی است چنانچه عدم نعتی باشد استصحاب در آن ممکن نیست الا به استصحاب عدم ازلی که این استصحاب مثبت است.

ان قلت: ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت مثبت له. باید موصوف باشد تا بگوییم این صف برای آن هست. قلت: بله موصوف باید باشد ولی موصوف باید مناسب با ظرف خودش باشد. وقتی که ظرف ثبوت در آن عالم واقعی که اوسع از عالم وجود است هست، موصوف نیز در همان عالم باید باشد و موصوف در آن عالم هست. پس استصحاب عدم نعتی حالت سابقه دارد. بله اگر موصوف موجود خارجی باشد دیگر حالت سابقه ندارد.

عرض ما این بود که این مطلب درست نیست، این استصحاب غلط است. یک اشکال این بود که اصلا ما یک چیزی به نام عالم واقعی که در مقابل عالم وجود هست را درک نمی کنیم که یعنی چه. مطلب دوم این بود که آن عالم، مخلوق است یا مخلوق نیست؟ اگر مخلوق باشد در ما نحن

فیه عین عالم وجود می شود و استصحاب عدم ازلی می شود و اگر مخلوق نیست یعنی ما یک چیزی داریم که یک تحقیقی دارد در قبال خداوند سبحان، خب این شرک و کفر است. علاوه بر اینکه جناب آقای صدر این استصحاب جاری نیست زیرا اگر شما می گوید: موصوف با این وصف در عالم واقع موجوداً من الازل، وقتی شک کردیم که این مرأة قرشی هست یا قرشی نیست، فرمودید: می گوئیم یک وقتی این، قرشی نبود، خب کی؟ شما که فرمودید این از ازل قرشی بوده است، پس حالت سابقه اش جاست؟! اگر کسی شک کرد که مثلاً انسان ممکن یا نه، اینجا استصحاب عدم امکان ندارد زیرا امکان، وصف انسان موجود که نیست تا بتوان گفت وقتی این انسان موجود نبود ممکن هم نبود بلکه امکان وصف ماهیت است خب این ماهیت کی بوده که نبوده؟! حالت سابقه ندارد، حالت سابقه آن کجاست؟ لذا در معقولات ثانی فلسفی مثل امکان، ممتنع و... حالت سابقه ندارد و از ازل مشکوک هستند. شما می گوئید یک وقتی این مرأة قرشی نبود خب کی؟ از یک طرف شما می گوئید در عالم واقع که عالم وجود نیست این مرأة بوده (تعبیر «بوده» ضیق خناق است) و از طرفی می فرمایید یک وقتی که قرشی نبود، خب این کی قرشی نبوده زیرا این مرأة اگر قرشی بوده باشد از ازل قرشی هست و اگر قرشی نباشد از ازل قرشی نیست. این کلام شما یعنی چه!؟

اشکال چهارمی که به ایشان در این مطلب وارد است این است که آقای صدر، این تفصیلی که دادید «آیا موضوع ذات موصوف است یا موضوع وجود موصوف است؟ اگر ذات موصوف باشد استصحاب جاری می شود ولو عدم نعتی را قبول کنیم اما اگر موضوع موجود خارجی باشد استصحاب ندارد و مثبت است» در واقع همان تفصیل آقاضیاء ره است و مطلب جدیدی نیست ایشان نیز بین اوصافی و عوارضی که وصف وجودند و بین عوارضی که از عوارض ماهیتند تفصیل داده اند. پس اشکال چهارم این است آیا مرأة در «المرأة تری الحمرة الی خمسين سنة» و «المرأة القرشية تحيض الی ستين سنة» مرأة خارجی است یا ماهیت مرأة؟ احکام بر روی موجود خارجی رفته اند. شما می فرمایید ذات مرأة، غیر قرشی بود بعد شک داریم استصحاب می کنیم

عدم قرشیت آن را، خب این چطور اثبات می کند که این مرأة ی موجود، غیر قرشی است؟ این که مثبت می شود زیرا شما ذات و ماهیت این مرأة را گفت که غیر قرشی است و الآن این ذات و ماهیت هم غیر قرشی است اما موضوع، این مرأة موجود در خارج است خب اینکه این مرأة بعد از وجود نیز غیر قرشی است، استصحاب عدم ازلی و مثبت است. ان قلت: این مثبت نیست زیرا این مرأة وقتی که نبود قرشی هم نبود الآن که هست استصحاب می گوید قرشی نیست، اگر این استصحاب سالبه به انتفاء موضوع برای سالبه انتفاء به محمول، استصحاب عدم ازلی و مثبت است خب اینجا هم مثبت است و اگر مثبت نیست خوب اینجا هم مثبت نیست، چه فرقی می کند؟! لایقال که ما گفتیم عدم نعته را استصحاب می کنیم نه سالبه به انتفاء موضوع را، لانه یقال همان اشکالی که می کنند و می گویند مثبت است در ما نحن فیه - یعنی استصحاب عدم نعته قبل از وجود برای اثبات عدم نعته بعد از وجود - نیز وجود دارد، اگر این اشکال را جواب دهید خب همان کلام مرحوم آقای خوئی درست می شود و اگر جواب ندهید باز اشکال وارد است لذا آن اشکالی که برخی می کنند که استصحاب سالبه به انتفاء موضوع برای اثبات سالبه انتفاء به محمول مثبت است در ما نحن فیه هم هست. اگر بفرمایید ما قبول نداریم که مثبت است می گوئیم در این صورت اینها همه یک کاسه اند فرقی بین آنها نیست.

مطلب سوم:

یک فرمایش آقای خوئی ره و یک فرمایش آقای صدر دارند که این دو کلام برای ما روشن نیست. مطلب سوم این است که آقای خوئی ره نمی فرماید که ما عقلا عدم نعته نداریم بلکه می فرماید هر وقت عرض و معروض، صفت و موصوف باشد مثل المرأة القرشیة به نحو نعت است. ایشان بین عرض و معروض و عدم عرض با معروض فرق می گذارند و می فرمایند: هر جا عرض و معروض در خطاب اخذ شد ظاهر در نعتیت است زیرا از دو حال خارج نیست یا باید گفت موضوع نعت است یعنی مرأة ای که این چنین صفت دارد که قرشیه هست که در این صورت ثبت المطلوب یا باید گفت موضوع مرکب است، یک جزء آن مرأة و جزء دیگر آن، قرشیت است

خب این یک لازمه دارد و آن این است که اگر یک زنی باشد و یک قرشی باید بگوییم این زن، تحیض الی ستین سنة زیرا مگر شما نمی گوئید موضوع مرکب از دو جزء است یک جزء این مرأة و یک جزء قرشیت مرأة خب اگر یک مرأة قرشی در عالم موجود شد لازمه اش این است که تمام زن ها تحیض الی ستین سنة، خب این که نمی شود پس قطعاً موضوع نعت است.

من خیال می کنم این مطلب را یا مقرر بد نوشته یا اینکه یک خلطی برای آقای خوئی ره پیش آمده. جناب آقای خوئی ره وقتی می گوئیم موضوع مرکب است یعنی مرکب است از مرأة و قرشیت این مرأة، همان که در عدم عرض که مرکب است بدین معناست که مرأة باشد ولم تکن هذه المرأة قرشیه، این مرأة قرشی نباشد خب در وجود نعت هم می شود مرأة باشد و قرشیت این مرأة باشد نه اینکه قرشیه ما ای باشد.

یک نکته هم در کلام آقای صدر هست. بیان های مختلفی از اینکه چرا عدم همیشه عدم نعتی است نه محمولی، از آقای نائینی ره نقل شده. یکی از این بیان ها، بیانی است که آقای صدر از رساله لباس مشکوک ایشان نقل می کند و آن این است که وقتی مولا می گوید «المرأة تری الحمره الی خمسين سنة» و «المرأة القرشية تحيض الی ستین سنة» موضوع المرأة الموصوفة بغير القرشية می شود و عدم نعتی موضوع است نه عدم محمولی، برهان ایشان این است که اگر بگوئید عدم محمولی بدین معناست که موضوع قید ندارد بلکه حکم قید دارد خب قید حکم که به موضوع بر نمی گردد ولی اگر قید به موضوع بر گشت حکم قطعاً تضییق قهری پیدا می کند. وقتی می گوئیم المرأة القرشية تحيض الی ستین سنة یا می گوئیم المرأة الموصوفة بغير القرشية تحيض الی خمسين سنة موضوع قید دارد مطلق و مهمل نیست. نگوئید حکم مطلق است چرا که حکم تابع موضوعش هست لذا تضییق قهری بر می دارد اما اگر بگوئید موضوع مرکب از ذات مرأة و عدم محمولی - عدم قرشیت - است ، وقتی که موضوع مرکب از دو جزء شد قید به حکم بر می گردد در این جا سوال می کنیم که موضوع این حکم یا مطلق است یا مقید است و یا مهمل

است؟ اهمال محال است و اگر مقید باشد دیگر قید حکم لغو است پس باید مطلق باشد در حالی که اطلاق محال است زیرا حکم از موضوعش منفک نمی شود.

به این کلام، آقای صدر یک جوابی داده اند. ایشان می فرمایند: ما ملتزم می شویم که موضوع مطلق مرأه است. شما فرمودید: لازمه اطلاق این است که این مرأه چه قرشی باشد و چه غیر قرشی، تحیض الی خمسين سنة. اما جناب آقای نائینی ره این حرف درست نیست زیرا اطلاق به معنای جمع القيود که نیست بلکه به معنای رفض القيود است یعنی موضوع ذات مرأه است و هیچ قیدی با او نیست بله اگر حکم قید نداشته باشد طبیعاً حکم به جمیع افراد این مرأه سرایت می کند اما اگر قید داشته باشد حکم به جمیع افراد این مرأه سرایت نمی کند زیرا زمانی به تمام افراد سرایت می کند که مانعی وجود نداشته باشد اما اگر حکم مقید بود فقط به آن افرادی که این قید باشد سرایت می کند نه به تمام افراد تا بخواهد تهافت و تناقض پیش آید. ایشان این جواب را به آقای نائینی ره داده اند.

قبلا در جواب آقای صدر عرض کردیم. خود آقای صدر متهافت حرف زده است. لکن حرف ما این است که آقای صدر کجا آقای نائینی ره دارند که اگر عدم باشد قید به حکم بر می گردد، ایشان می فرمایند: موضوع هم دو جزء دارد یک جزء آن عدم است و یک جزء آن وجود است مثل جوهر و جوهر. آقای نائینی ره شما در جوهر و جوهر چه می فرمایید؟ اصلاً قید به حکم بر نمی گردد، کلام در این است که موضوع مقید است یا مرکب است؟ مگر معنای اینکه موضوع مرکب این است که قید به حکم بر گردد؟! معنای موضوع مرکب این است که موضوع دو جزء داشته باشد. من رساله لباس مشکوک آقای نائینی ره نگاه نکردم اما فکر نمی کنم نظر ایشان به این جهت باشد.

مضافاً به اینکه این خلاف مبنای خود آقای نائینی ره است زیرا ایشان می فرمایند: تمام قيود حکم در مقام ثبوت به موضوع بر می گردد و موضوع قطعاً مقید است. نمی شود حکم مقید باشد اما موضوع مقید نباشد به همین جهت ایشان استصحاب تعلیقی را منکر شده اند. سر اینکه استصحاب

تعلیقی را منکر شدند همین است که اگر قید به حکم بر گردد در مقام ثبوت قیود حکم به موضوع بر می گردد.

جناب آقای صدر اگر این کلام در فرمایشات آقای نائینی ره هست، پس چرا این دو اشکال را ننمودید و به آن جا رفته اید و اگر هم در کلام ایشان نیست و شما تفسیر می کنید به چه دلیل می گوئید هر جا که موضوع مرکب باشد بدین معناست که جزء دوم قید حکم می شود و قید موضوع نمی شود.

اما کلام آقا ضیاء عراقی ره:

ایشان تفصیل داده و فرموده اند تارة وصف، وصف ذات موصوف است و تارة وصف، وصف موجود خارجی است. اگر وصف ذات موصوف باشد استصحاب عدم ازلی در ما نحن فیه صحیح است و اگر وصف موجود خارجی باشد این، مثبت می شود.

عرض کردیم این فرمایش آقاضیاء ره درست نیست زیرا مثلا عالم عادل را فرض کنید، عدالت وصف وجود است زیرا ماهیت عالم که معنی ندارد که یا عادل است یا عادل نیست، اما قرشیت وصف ذات است.

اولا: اینکه قرشیت را وصف ذات گرفته اید و عادل را وصف وجود، برای ما روشن نیست زیرا یعنی چه که مرأة قبل از وجودش یا قرشی هست یا غیر قرشی؟ مرأة وقتی که به دنیا می آید یا از صلب پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم است یا از صلب ایشان نیست. این از وقتی هست که مرأة به دنیا می آید. قبل از به دنیا آمدن یعنی چه که بگوییم این مرأة قرشی نبود! اگر بگویید: ما این ماهیت را در ظرفی که موجود می شود لحاظ می کنیم. می گوییم: تمام اوصاف این گونه اند و اصلا این تفصیلی که آقاضیاء ره فرموده را متوجه نمی شویم. مگر جایی هست که حکم بر روی موجود خارجی نرفته باشد. تمام احکام بر روی موجود خارجی نرفته است. بر فرض هم که تصور داشته باشد آن، موضوع نیست.

پس ما به آقاضیاء دو عرض داریم ۱- چه وجهی دارد که شما قرشی را وصف ذات موضوع می گیرید و عدالت را وصف موجود می گیرید. چه فرقی بین این دو هست؟ ۲- لوفرض که حرف اول صحیح باشد لکن احکام بر روی موجود خارجی رفته اند و بر روی ماهیت نرفته اند. الآن مرأه خارجی تحیض الی ستین سنة. لایقال که احکام بر روی وجود نرفته است لانه یقال احکام تکلیفی بر روی وجود نرفته - چنانچه این مبنی را قبول کنیم - اما احکام وضعی قطعاً بر روی وجود رفته است و اینجا بحث حکم وضعی است. بنابر این، تفصیل آقاضیاء عراقی ره که آقای حکیم ره نیز این را قبول کرده است صحیح نیست (شالوده فکری آقای حکیم ره متأثر از آقاضیاء ره است به خلاف آقای خوئی ره که متأثر از آقای نائینی ره است)

خلاصه کلامی که ما عرض کردیم این است که اولاً: اینکه جمع بین دو خطاب عدم نعتی است یا عدم محمولی، محرز نیست زیرا فقط اثر آن در استصحاب آشکار می شود. چون عقلاء استصحاب ندارند و چون در خارج اثر ندارد نمی توان آن را احراز کرد که بحث آن گذشت.

ثانیاً: لو فرض که عدم محمولی باشد. ما گفتیم که استصحاب عدم ازلی حجت نیست زیرا لا تنقض الیقین بالشک از مثل سالبه به انتفاء موضوع منصرف است.

اما این اشکالی که برخی نموده اند یعنی اینکه استصحاب سالبه به انتفاء موضوع برای سالبه به انتفاء محمول مثبت است. این مرأه وقتی که نبود قرشی نبود و الآن هم قرشی نیست، عدم قرشیت بعد از وجود مرأه غیر از عدم قرشیت قبل از وجود مرأه است. در ذهنم این است که امام ره این اشکال را کرده اند.

این اشکال درست نیست زیرا این عدم غیر از آن عدم است یعنی چه؟ این همان عدم است. وقتی که من به دنیا نیامده بودم عراقی نبودم الآن که به دنیا آمده ام عراقی نیستم آیا این عدم عراقیت غیر از آن عدم عراقیت است؟! عدم محمولی غیر از عدم ازلی است؟! این همان عدم محمول است منتهی آن وقت موضوع نبود ولی الآن موضوع هست. این را ما متوجه نمی شویم. از سابق الایام در

ذهنم هست که امام ره در کتاب الرسائل و این جا برهانی که قابل تامل باشد تا بتوان صحت و سقم آن را بدست آورد برای مدعی خود بیان نموده اند.

از این گذشته ما در اصول گفته ایم اگر استصحاب حجت باشد مثبتات استصحاب در خیلی از موارد حجت است زیرا عرف متوجه نمی شود مثلاً اگر شما الآن بگویید من تعبد کرده ام که این مرأة قرشی نیست می گوید پس این مرأة غیر قرشی است. می گوید من تعبد کرده ام که قرشی نیست من که نگفتم غیر قرشی است. می گوید وقتی که گفتید قرشی نیست متفاهم عرفی همین است. خیال می کنم شاید آن استثنائی که شیخ اعظم ره و آخوند ره زده اند (آخوند ره دو مورد را استثناء کرده ۱- واسطه خفی باشد «این را کار نداریم» ۲- ملازمه عرفیه باشد) نظر به همین عرض ما دارند ولو اینکه ملتزم به نظائرش نشده اند البته شاید اینها مناقشه در صغری باشد. علی ای حال ما نمی گوییم مثبتات استصحاب در همه جا حجت است، مثلاً کسی در اتوبوس نشسته بوده، بعد ماشین تصادف کرد و به دره افتاد، اینجا استصحاب اینکه این شخص در اتوبوس بود، بود تا اینکه به دره افتاد ثابت نمی کند که فلان شخص قاتل است، یا استصحاب وجود این شخص در زیر لحاف زمانی که شک داریم از زیر لحاف بیرون آمده یا بیرون نیامده ثابت نمی کند کسی که با شمشیر این لحاف را به دو نیم تقسیم کرده قاتل است. ما نمی گوییم همه جا عرف مثبتات را بار می کند اما بیشتر جاها حجت است مثل همین مثال که وقتی که به شخصی بگوییم این مرأة قرشی نیست می گوید پس غیر قرشی است، حال شما تکرار کنید که این به سالبه محصله تعبد کرده اما شما می خواهید موجه معدوله را ثابت کنید می گوید این حرف ها را متوجه نمی شوم وقتی که گفت قرشی نیست یعنی غیر قرشی است. لا تنقض الیقین بالشک اطلاق مقامی دارد و این حرف اصلاً درست نیست لذا ۱- اگر استصحاب باشد ۲- استصحاب در عدم ازلی حجت باشد ۳- لو فرض که حق با آقای نائینی ره باشد و موضوع عدم نعتی باشد، ما می گوییم استصحاب عدم کونه قرشی اثبات می کند که این مرأة غیر قرشی است. هذا تمام الکلام در استصحاب عدم ازلی و مطالبی که وارد شده بود.



قبل از اینکه وارد بحث بعد شویم یک نکته از کفایه باقی مانده آن را عرض کنیم. آخوند ره فرمود اگر مخصص لبی باشد مثل لعن الله بنی امیه قاطبة، و یقین داریم که لعن زید جایز نیست منتهی نمی دانیم این داخل بنی امیه هست یا داخل بنی امیه نیست به عموم تمسک می کنیم و نتیجه می گیریم که لعن تمام بنی امیه جایز است لذا این جزء بنی امیه نیست که این می شود تمسک به عموم عام برای اثبات تخصص. إن شاء الله این را فردا توضیح می دهیم و وارد مبحث بعدی می شویم وللکلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين